

رسم انسانیه موختمنه و از سند صد و هفتم پیجع علیم السلام دین حیسیوی در آن تک خواسته شد که میتوان باقی است و در سند
 هشتمین البرت تمام ولایات مستسلط خود را اسلام نمایند و صنعت طبع در عهد ناصری دوم در ۱۰۷۴ شاع شد جریان پاییز
 و فریض و نظرک مسویدن ع پولند و روس و اسلوونی
 آنها بر این دو اجرایات مطلع بودند و ملاحظه
 ایشان حد تواریخ عیسوی طبق ذکر
 می امریکا که آنرا گذشت
 صدر
 و چهاراه
 و میزد و خود قدر
 و معادا
 بر
 فض
 امرورزکه ششم بجزی
 گوش بخورد و تایار قند
 باقی ماند ربع مسکون آزاد
 سوم خنوبی نام زده سرتی
 آن بحسب دین نو دکر و رفع اند والسنمه محنت ایشان قدر
 ابد و هزار نوع و بخدا ایست بخیست و پیچ کرد عیسوی المذهب ندوستی پیچ کرد را می نمی بیند و دو کرو را می اسلام
 و قریب بهیں مقدار بند و در بقیه دو کرد و جمیع اهل عالم با احلاط شیوه ایستفاده میشود که بوجب خبر مخرب صادق
 علیه الصلوحة والسلام که رضاری در آخر زمان اکثر اهل عالم باشند و اکثر حمالات تصرف این اشیاء زمان آخر از نه
 واقریب من قیامت است زیرا که کثیر این قوم و طول و عرض حمالک محدود ایشان بالفعل بیش از زیاد است
 و ترقی دولت و نفع ایشان روز افزون و بالجمله این مارات بعیده قیامت از این جنس است که در عالم بوقوع آنده ولد
 او ذکر وی برای تبیه بر و قوع است به برای تحذیر ایشان زیرا که این فوت شد و حذر از چیزی باشد که آینده و شونده است
 آری در ضبط این قسم حوادث عبرت است برای معتبران ایقاظ است برای نامان و آگاهی است برای عاقلان این تذکر
 است برای عاقلان لقصدیق است برای خبر مخرب صادق که از اشراط صغیری و کلیه قیامت ترسانیده و بران اطلاع نخنیم
 حقیقت علیه علیه و آله و اصحاب و سلم پا سمع م در ذکر مارات متوجه و اشراط صغیری که در عالم ظاهر شده و منقضی مگردیده
 چند قی است و روز افزون است تا انکه متصل شود با اشاره کبری که مقدمه آن ظهور جهادی است و آن باستقرار اجلاد
 و تمار قریب به مردم است و شیخ عین الدین تجوی و اعظم در رسالت و ایجاد نام آزاد بر و جه بسط و اضطر کرد و اما قیام ساعت
 و ساعت قبل ایام پیش از این تجسس علامت گفتند اند و توان اینها پیشیده بجا بر قیامت بر پاشود و جمیع این اشاره
 در پیش این میگذرد و از این بعد و هم جنبش که بینداشت از خود عذر کرد و این واقع شد و میان بین ادم و مرحی وارد
 باشند و تا زید و زبیک و انتقال دران به نیزه رسید تا آنکه مهدیان برآید و سلسه امارت کبری بجهنده و دنیا روی بفنا ای تما

تهدیه بتعالی عالم بعد از حبده می امانت بزمان سابق مردمان نهیز من رسید و پیر غلامه بنی هجر بن علی
کان مارات متوجه کنی خربت اسلام و تغییر حوالا یعنی میشان انجو در زمان نبوت شان بود از استقامت بردن و
از تمام احکام شهر تو سرمه این سنجی سراوان است
در این خارف و حظام این سنجی سراوان است
نماینداد این او صاف
آخرجه الترمذی
و من
نیادرست
غیرتی ویر
۵ ولا خوش
سوم از مجلدی ثانی
بحدیکه الله گویی
علی آن المصلوه وال
بعلاط افت ای کذب جلوه
زمان اکبر و چهانگیر پود و زمانه این هر
چنانکه قندی از این در ذکر اکبر پادشاه بزرگان سه
پاس اسلام و شتنده اگرچه حق اسلام چنانکه پیدا دانمیشد و نهاد مکاتیب حضرت پیشان نبوت از این بدعت و انتصار
و تحذیه زوایت و حق نیست که در حدیث امداد نهی آید بر این من بیچر و خدا کنچه بعد از است بدترست از روانه
البنی ای و هروایت کرد طبران در صحیح بیهقی زاید الدرواد رضی اللہ عنہ در عوایه نهرست تجویی از روایتی و دیگری خیر و فرش
میشود شروع یکبرانی است از این عبیر نیست پنج سال گر پیدا میکند و در هر درونی مدشی و حقیقی میباشد میشوند
بپریدست ناوزن و ندوشود بد عجیبه و قرمذی از ایشان روابت کرد و کذب نیست پنج سال ترا بر که بعد از است بدترست از
تائیکه ملاقات کنید شما بارب خود را خواهی بخواهی و احمد و انسان است بیکه نیست بزیرش کوئی
تائیکه ملاقی شود با پروار و لگار خود را خواهی بخواهی و احمد و انسان است بیکه نیست بزیرش کوئی
کاتب حروف گوید بفهم این روایات چیزیست که هر چیزی بعیت از بجهت خود ریده و عقل خود از مورد است و بجهت
توان یافت که در اینکه در حدق این تجویی به باشد روایت است از علی سیه اشیر از ذموم تندیز سلیمان زاده یکی است
بیاید بر مردم زنده که چنین نمایند از این مسلمان گردن و دعا از قرآن مُرتفع شد سبیله هنی ایشان ایا در باشند و نیکی این
از هدایت فقیهها نیایشان بدرین سیه باشند که بیرا دیم آسمان است نمایند و بیکه ایشان فقیه براید مردم ایشان
بازگرد و اخرجه نمیبینی و این عدی گویم مصادق تمام این حدیث زمانه است از این چهارین وقت در بعض بناه
بادی مسامی مدار نزیان و مدار مساز طلبیه علم و مصالح از طبع کتبین و تذکره مساز در سال شروع میگین و کفرت

و ممکن است با هر کراپتی از مقصود شیعه مظلوم شایع بر امل و راعتا های بان زیرا که غصه ایشان این بیت اهلها این سرپرست شفعت نفس خود و هدایت
شکل جذب شافع و تحریل معاشر اکثراً قوت پیدا کرد و نزق بهرچوک باشد و هر چیز که حاصل گردید لهذا محروم بود و انداد برگات آثار آن و در
از خلاص طوارئ بسان ایشان بان عجیب است ما در عالم: ^{سیاه} در شکایت را درست و بزین ایمان خود
از زمان علی ازا و هنلخ ایمهای برگردان: ^{سیاه} از ایمان است

| | |
|---|---|
| نقضه اعلام اعاظه | وقت |
| برخون خود | یاد و غلبه |
| وقت | عاد و دین وقت |
| کبته | طبی برح سه فہزادان |
| الصبر | بدال رحم قنوجی رحمة الله تعالیٰ |
| از این سعد مرفو عا اور | ن وی مگسیک میگیرند |
| بدین خود از قریب بقروه و | بدین ہی سفیان ثوری را که |
| از کبار محمد بن ولیم است | پی مال گفت زمان برگذاشنا |
| آن هان پیشتر باشد اکنون بر رب. | لهم لعنه سوگند بکس که جزوی خدامی غیبت البنته علام شد |
| عمرت درین زمان غزال گفته اگر عزیمت درز طالع سفیان علام است پس از زمانه ما و اجب شد فقیر گفتم اگر در زمانه غزالی | او اجب است درین زمان خود فرض عین گشت و احمد شد که مارا خود سری باین بی سرو پایان در زنگ دیگر ایسا جنس فیل |
| زمان غیبت حق تعالی تو فیض مزیات بخشد | مرابیگانگی باز خلق با حق آشنا کرد و است و بطبع من بکس کم ساخت بسیار |
| میساز و ها این عمر رضی اعده عنہ از اخضرت روایت کرد که حبوبیین اشیاء تزوی خدا غبار اند گفته شد کدام اند غربا فرمود | خرنده کان برین خود بر اینگزیر و ایشان راحق تعالی با علیسین بن هریم روز قیامت و گفت ابوسعید خذری رضی اللہ عنہ که |
| مردی ای رسوی خدا بهترین مردم کدام اند فرمود که اینگزیر و دشجوی از شعائیب حی پرستد خدارا | غائب بیدم از |
| خواهم که بن پس پکنی کز نیم و پرسنیم خدا عی اراده حدیث متفق علیست از این عمر که فرمود اخضرت صللم رزم هاست صد شتر | دز نه نیست و در نهایت احمد انتقی و در حلشته حی را گویند که تو باشد بر سفر کردن و با برداشتن یعنی آنیا ز بسیار زند |
| و رس لوح شیوه که از تائیده صحبت شد و مسعودی حقوق صحبت و متبوع شریعت و مقتدى سنت کمرت | ا پنچه پر بقیه |
| که دیرم و بیهی بست غیبت هنیت چرف ن و زین عالم که ابشه بست غیبت و بعضی از شرح حدیث گفته اند که فرا | هیں حدیث و دم اند زمان ن و قیم غیر ذمیت حق بنت که مردم خیر و صالح در بزرگ شد که بوجوده اند چنانچه و قلیل ن عبا |
| شکر و خیز ن | شکر و خیز م دور از زمان ن و محل شه و واقع است بسیار کم گردند تا آنکه و مزارهم کیم ز سرچش |
| نوشته به اتفاقی خود را صحیح خود | بر دسر سجنی و دامیں نیک حديث است از اخضرت صللم روایت کرد |
| ما بخوبی و مسعودی و مسیحی | ما نند سبوس جو یا خود بانند و خدا عی ایشان |

باک و شستمنی اینچی یعنی از صلحای هر کی مجده گیری می‌رود باید امتنی است نسبت باتفاق و آنکه فی ما تند بدان اندر کاره
 را پسچ قدر و اعتبار نزد حق نخواه فضلاً آمد که فرموده باشند
 سه از ابو سجاد حذری رضی اللہ عنہ مرغوماً
 سر بشیر و فرام بدر لاع تا تک
 و اگر ایش نمی‌باشد
 هزار عبیده
 بن عبدون
 امکان هم من ای
 هر کرا بینی بحکم الناس
 بالنصاری تهد و شر و
 این سلامی نیست قیام
 کنید و رجفت جامد و شبکه
 پوشتید خانه‌ای خود را پیاس چناس
 فارغ باشیم از کسب بیجشت برای ای عبادت
 مکانی که ایست از شفعت و رغایب نیست اسراف نهادن طعام سکون مژده
 حق باستند و درینجا اشارت است بفضیلت فقر و حاجت بر غذا و نعمت و تغییر است از افضل بیسمی اولی و تصداق
 این حدیث نیز از خلافت معاویه رضی اللہ عنہما امر و ز موجود است و درون افزون این نیاز و حقیقت از علامات قیامت
 است و گفت حذیله رضی اللہ عنہ که فرمود آنحضرت صدیق گفته می‌شود مرد راجه عالم و داد است یعنی ریکار و بر معیشت
 و چه عجیبی که است و خوش ره و خوش زبان و فضیح و چه عجب حیبت و چال ک است و نیت در دل و می مقدار داشتم
 خرد از ایمان یعنی این صفات در عرف مرد و دخیل کمال اند و حقيقة با اعظام ایمان بسیج محض اند چه معتبر است ایش
 بیقوی و ایمان است نه باین و آن و همین هضمون سه در دریا ایل دوت بر وجہ کمال مشاهده می‌شود و جمی از علیه سور و نیما
 طلب یک درین غفلت گر قدر اند و از حقیقت علم خود موقضو از و می بر کمال در نیار وجہ حیث خود ساخته اند و عقبی را پیش
 اند اختره پریا و سمعه چنانکه باید و شاید خسته اند و آبروئی خود پیش ایمان در پی خسته حفظ اللہ تعالیٰ عن چنین عجم عایشه
 رضی اللہ عنہ از آنحضرت صدیق روایت کرد که فرمود اون پیریه شوکرده می‌شود یعنی متغیر پیر و در سدهم خسته گفتش زیاد و جو
 ایک خدا حضرت و می بدن کرد که فرمود اند می نهند اگر بند و پیر خبر خود حدل می‌ستند از رواد نداری یعنی به تبدیلی اند
 میخواهند که بپنید و رشته زیاد انجم و هر اعسل با شرب ایشان ایک از اعسل هر سچ و عجیب و سازند و گویند خر نام آب
 آنکه در حمام است و می‌ستند و دویں نااب آب آب و می‌ست که تبر ماسد و تکید تند که هر چه مسکر است حزم است ایکور بامشد یا چیزی و گیر
 و باین قیصر و محسن تنبه برین و چیزیسته هایی و نوعی روح هر چه چیز است هر چنی حکم بلکه عالم و زین قبیل است انچه که ایش

خروف عطا شده و یعنی ملاد اسلامیه را چو تا شکم خود دیده و گوش خود شنیده که نام را بوارا سبد کردند و حسره و ساقع ناییدند و ببعض ملا و شرقیه هند و شیوه اش خواندند و درین پرده وادر لجؤفاری که می ریست با خدا چنانکه او وند وند استند که هر قرض که بگش نفعی و سوست . " ۱۱ " مسخرند با بخواسته لخوز باشد من جمیع ما کریمه اللہ این شمار سبد لة الاسماء را حدیث را اگرچه سور و خاص است آماع .

وقد تعالی اعلان ایش " .

زبون اندر غار
ب خاطرا
هم خود مست است
بدر ریافت
واد
ک
ما مردم را در دام حور
تمیز نمیکند در پریدن به
این گروه نیز زبان را و
ست کیکار ایشان برح

اصحاجت قو نگران را و سید رزق و تائید کلام ایش از او وسطه حصول جاه و خوشنام گوشی ایش از اقسام تقریر پیشنهاد خود ساخته نموده این حکم داخل اند و آین قسم مردم در هر زمان موجود بودند و درین زمان بسیار و بیشمار اند و ضاده همچو درین مج اقع شده و فتنه همی ریا و تمد که تمام عالم را فرد گرفته از شاست اقوال و افعال یهین گرده دنیا پژوهه است عصمنا تعالی عن اعمالهم اقوالهم آتو هر ره گوید آنحضرت صسلم فرسودی آید بر مردم زمانه که پر و نمیکند مردم که از کجا گرفت مال را از حلال یا حرام اخراجه البخاری و تیهقی در شعب لایهان از حسن رسلا اورد و که فرسود آنحضرت می آید بر مردم زمانه که باشد حنفی ایشان در مسجد در ماروپیا پس شینید شما با ایش که نمیست خدامی تعانی احتجتی درین قوم دو اقع شدین هر دو و چهار در اهل دیار چنگه نتوان پوشید و حمل سوم و از انجوست نکم فضائل ثانی و کالات نفوس تاطقه که در کتابها تو رو نیایه حند او آن مامال شده و خاسی است بنی سهی مردم ناعی است مثل کمی و انسانیت لفظی است مانند عنقاشه از خیر نهری و نهاد محبت شری و نهاد رحت روئی و سر صدق جوئی محمد صادق اختر دیجی صدقی ابن بابا ابرهه چه طرز مرغوبه تقبیس و ده درین مquam بمن سبک و حریتی جیند زان انتی ب سر و د سیو بید که رای زمانه برعکس و خلف مقتصد و خا است قبیس و سیکشند و جهادن رفقی خود را بهم بر سر فرزند و رهابن رمیکند ز و سینه صافیها گران و گران چنان نز ن هر دو و سینی تیکفت بر بدهند و دسته ایشان بی تکفت و رویه آن زرد و سرمه خودت در سایه اصورت پر ببرد و این دینی صورت ره و ز بخت خرد بیست و بین ره خرسنی بیست و بین بفرزی نز افرا و ایشان یافته نمیشود و از زن سخنی - سخنی - نی - و زن نیست و در حنفیت نیست و بیست و آنها سهی پر غبار و ترویا همه صاف و این

دشمنان دوست خاراطرفه سیاست کرد و این مطلب طلب ثبات یکدیگر بخواستند: بنی قصده قصده پیش با هم تماشید و با وجود اسرار دلی و خشک سخنها می‌گردید و تصریح بر زبان اشند یعنی گوید بخایت مشتاق بودم دیگری گوید مشترک شدم و در حقیقت نه از اشتوان و نه این اشرافی هرگاه مطلبی در دول صورت پنده و غرضی مستضبو گردید برای این دیدن یکدیگر قدری سخن نمایند و چهدیگر را آشنا می‌بینند و دوست درست خواهند و تا حصول غرض در حجات را در مراحلات خود را افتد و چه عقیده تمدن و بندۀ صیغه و ارادت کیش قدری و نیازمند با وفا و مخلص بی‌ریا و بخود لذت بالفاب گوناگون بسیارند و در اینجا از خلاصه انجام و سباله جدی رسانند که فعل ایشان موافق قول ایشان نهانندون گرد و تبعیع و مکر عادت ایشان است و عداوت جهادت این بدرکیستا: «... از راه تعامل شری از ایشان در حق کسی اقع نشود برو حق احسان ثابت کنند و بار سنت عظیم بروی گذارند» ... آیینه اگر نمی‌پنیر سانند و شیر و پنگل این همه در ندگی ذاتی پالعمر رسان خود لایه گریده بینندند.

برو شران که سگ سیاع خوار و رجه بر ایشان شرف
د آرزو خواگفتند که بزرگترین کاشا
لیکن ریافت تجیفیت آنی گه نظریه.

س فلین میکارن جو دشنه بر زن ته راه است
از مردمیش اند و شنیدن شک در و ز تحقیق از پیش است
اگر سزار احسان در حق این تاسیان بخواهد برگزینش بداند و از دیگر سبب است. یعنی در سوئی مراجعت فقه
را و پا به گیریست آن تمام عمر چون آرزوی خود بمحاطه از خدا و پیش برده می‌شکایت برند و مهیجه نندند و اینچه لوازم عدد دست
بنقدیم رسانند و یگر این عزیز است و حدت است از نچه از نیکی بر زمان از تردد در درون مرند و زبدی هرچه در دام از اند
برنده بیان می‌کند و این رسانند که حکم شفعت و پیش باندازی شده است هنگز نزد پروردگار عجیب بقصد آزادی پندر
دان و رفیقات اینه نه بجهش نه در اینکه اینکه دغدغه در برگزینش از این برویز و هر سه زن متده است اگر
بدون تجاهی بینه که ای سرانی ام کنید و سبب سورت پذیرده مند میگشاند و بمحاجه تهاد فرج هم پیدا و در خمار سوت
اغراق بخار برند و یگانگیها ظاهر بگشته و گلزار باشی دوستی از درین زند و بیوه و هفتم احسان ثابت گردانند که کاش ما
ازین مقداره خبر داشتمی تا مال و جان نشان کردی حیفه بده همی نشد و محمد عیده کاریں احمد بیرونی آرزو و داین گام برداشت
مرا مصورت بست با این گفتوگو ناکرچه در نظام هر تکلف خود را شاد و آهایند و زمزمه کنند که بین رباش از حسد و غم خوب
جراحت خون بگردند و اگر کسی را بتفصیل اینشست در میان از سورت زدنی این نیش آیینه سرمهیگی بخواهند و یا بدرو از فرماده
حیلی چاره کاریم گند و بحسب شاورهم فی المعرفه دین و علی دوستان شدار. و بکار خود بخوبیان نیزه و سران نهاده
نهاده و نظمت سرستان برعکس دیگران سه نزدیک داشت که اگر با هر چهار چشم بر ازان در هم و دیوار کرد اند
و جمله حقوق دوستی و بحسبت بکار آورده ای ای سینه ای ایشان یه بخوبی بروز ایمیه رسیکه از ایشان کامیک و دار و
اری ایشان بیکش و خواهی بیسته پرسی. بیز و قیم پیک. شسته بختیه آشست که همه کفر بار و واده ام را بخورد چرا

و خصیل عجیب نماید که آرزو مندم که همیار شوم تا مردم نیاز جماعت این ظاهیر پرستان بمعنی رفتن فتوح محسان نیز گردد
و منتسرگ برخود پذیرم از آن کس که برسن گذر نکند و سلام نگوید اینکه هر بری خردی که از تنها می‌شنفروده به صحبت
این دور نگران نگوییده خود لایگران پر خاش جو مانوس بتوذش مدام رنجور باشد و چنانش از عیش و غافیت دور
محبت این قوم بی طبع نباشد و اخلاق این جماده بجز خوب نبود سلاطین یهود از طریق حدل و انصاف دور و در رار چلدرست
پاده نخوت و غرور عمارت و قصو این گروه قیصریت و کاخ و بیوان این قوم کسرانی و مرکب خنگی یعنی فاروقی و
قابق فاچاق اینها فرعونی و اخلاق و طبائع این جماده نمودی و سفره و خوان این مردم خاقان و ندیشیمی این این خرق شیطان
نه اخلاق اینها محبه است و اوضاع مصطفوی و امراء حکام همراه بیون گیش و مطبع کش و پیوسته در تکاپوئی آن باشد
که ترد و سرکشی بجزی صوت بند و تادست خللم و جور بمال و ناسوس خراج گذازان دراز کرده شود و تصرف دره وال
محصولان دازردن ول مظلومان کارایشان است و با عیگله هنرمندان غرباد سیاستهای بسیار ایشان همکل همین یوچو
برست و بدسه بیت که حصول سلطانی و بر طابت فامیع و مقدم داشته باشد باید با این رعایا کوشند و کار بجای
رسانند که خونهار بجهة سود و خانه اخرب گرد و در قرقی لردن غزانه سرکار و بکردان خدا خوکم بخسته بندند و اگر
اگتشن خود ارتفاع یاد بابت بیر و را طفان موستند و نیما بر دین روحی و هند و عکم شیطان را بر کوه سلطان مقدم دارند یوچو
و قدر مستهدیان سرماشیر است و زور خود را شفاقت را به یکند بسوی خود داشند ارباب منصب بی نویق و بی انصاف
آنها را پیش خود بران و شفاقت را به یکند بسوی خود داشند ارباب منصب بی نویق و بی انصاف
نموده شعار و بنا کر ز آن تمد کانه خفت و در رخانیت نمک اینها بجا داشت که خود را شکنند و آقونویی
سرماشیر که از چنور یا زستان و ویریان خواهی است داشت این حفاظ و اکنیات اندیش را ماس باطل عی پوشا
و کد بلند در صورت همه قابلیت یک هنده از همه شواعری صوبیداران و خود مسخر و خوش اند
آنکه دسته باخته انسان لامر بیان و اقعاع خاص کند و از حیث بمنه و شرمناده از همه چنور توییند و این حرکت
نایابان باعث برخی معاملات و دریانی مکث انسداد نموده است و نسداد طرق و شوایع و وجہ غلبه تگری تجاه
و قتل مسافران و مسروجن و بزیادی نواسی خاص سام میلود و کار بجای میرسد که زار باب ترد و طغیان هر
سری سرداری و هر دریانی در باره بیستود و هندگان را در غبوبه باصل و قطع منازل کام او لین بزرگ گشتن
مایه هزاران قتل و اشوبت هشت هزار خون و خضری باشد و این اتفاق دشمنان را بطبع یکدانه بر قدر خرس
و چوان با دمیر کان بجهادی برگزافت چون هر دم اگریسی بحصول خرسندی و استرفنا کی این جماده صنایع نگو شد
و بینیع از رشوت بقدر خود صده فراخ این اسنعب حیستان نمک از خبست با عنی شمارت بیلی بجهنم ناکرده اش تتم
ساخته امری را که احمد باهکان است این نداشته باشد نسبت با آن بیچاره در نظر حکام جلد و راده از منصب خدر
معزجه نمایند و بخلافی مصعب و راسبل اگر را شد و در محفل خود شل زندگ که تازه باز بیا بوعبرت بتازی است قصیر
حوالی بجهه ناقدیوان و با ای همه به اندیش سلطیبهای فوت و ناما و بیا در پیش صحبتها بیکلف و تفاق و معرض خواه

چه بیلد و سینه نامالا مال کیتند کارلها از شکع دورت گنجینه نامه از سرمه هری در گنجینه جوی یک دلگیر گرم ناز خدا
 ترسخ ناز رسول شرم محبت دلیل ناپدید استعایه هادید پدید چرا غاستخاد و بیگانگی بی نور از دیده دور از دل دید
 چیزی گفته همین مردم کسی استکه او را شیاز موده اند در او دسته اگر تا مل بکار رو دار از جانبین بجز به معاملکی
 مشاهده نمیشود سا هورا قصد آنکه بهم اند و خسته مدیون را در حساب نمیگیرد مدیون را چنین خیال در سرکرد اصلش را
 باز نه دهد چه جای سود تکبر همواره در افزایش قیمت مکان خود با نوع مکان و عیل ساعی و مشتری درک داد
 پذار چه زار مکرو خری طلب صد و داعی هر کیلے از جانبین فرزیان و گیری فکرسود خودست و خذب حق دلگیری مقصود
 خود اگر چنانچه بیملی راه یابد و تی ربحور گرد و آن مرضی چویا می تند رشی شود ہرفرقه ده گرد و حاضر آمده بطریق مراد خود
 سخن گوید و گرچی دکان خود جو پیش طبیب بجانبون مکالمه پیش آمده ضعیف و سهل تجویز کند و برای منتفعت خود اجزائی نشوند
 از عطای خود گرفتن گوید و مجهونات در خانه خود طبیعت خود را گردان گوید این مرض از احتراق خون عارض گشته اگر فلان گل
 کشاده نشود احتمال انواع رنج و بیماریهاست و غریبی گرایی سبب جن و پری ظاهر کند و تعویض کرد و قول افسون گریه نماید
 سحر و جاد و کرد و مت و اظهار نجف اینکه کوب خس بیماری او ناگزیر است المحتضر هر کیل را بعرض و انتفاع خود کارست و
 فکر گلو فشردن بیماری هست اما قصر و حوصله نانگ و مستان ضعیف و دشمنان قوی متایخ بدری نقد و شرمندی
 متفق دست انجه باید و موجود است انجه شاید رانه باشیان کار را شادان دروز گاریان طرز تازه رو و خندان اسحق
 فکت توان بین اگر غریبی را در ری بعیش اشتغال میسازد مایی تبلیغی اند و دیدار و اگر ما هی تهمت آلو دشادی نماید
 سالی در زاد و پر زدن و ملال می شاند و زمانه غذ روزگار ناساز کار کشادی او غم اند و دست و شرت او زهر آکو
 اگر خاطر کسری همهم باشد کی غاید نگذارد که براودل ازان برخورد بلکه پیش از نکه برکوئی خود فرزش و نفس هست کنه
 اور از تخت حلادوت حیات بر تخته تختی حات جاده دیده ناز و گریان و سینه ناز و بریان جگر ناز دست او کباب
 و خانه از سیل طغیان او خرابی بعدم را اگر بایم نشسته بیند در ساعت منگ تفرقه در میان اندازه و ملول طبعی را اگر
 نفسی از قسم نصیبه بخشید عمری خون بگریاند عدو نیارا بتعامی نیست دیدی غنچه را کیک بس کرد و عرش در برینی
 گذشت ہر و فیض و شریف از جو راین گردون جویا می داد و ہر شیخ و شاب ز بیدا دش عهدم ناله فریاد زبان
 بعضی مثل من در مسند بمقتضای کمتر فی طو مارشکوه را ز جان و دل برخی از وسعت حوصله با وصف خاطر ناشاد مھر کو
 بزریان از دوں نوازی چرخ سفله پور کار بجا می رسیده که اگر کیل بله خواهد در روزی هزار کس را بخور سازد
 و اگر نیز را عاقل برا می راحت بیکن سعی بکار برند احتمال ضعیف است که نیمسه شود در ساعتی هزار صحیح راستیم تو ان کرد
 در مدت آن گزینیل تند رست شود از سخنها باید شمرد اسباب جمیعت که بسالها اند و خته گرد و در کیک لمحه بریا در و دعما
 که بعد سال تعمیر کنند در روزی خراب کردن تو اند بوسنایکه با قسام فواکر و انواع گلها ترتیب ہند و ریک ساعت
 میتوان اس برج برکنند چنین رچه دران، تقاضع متصوی باشد در زمان محمد باجد و چهد فرا و ان دست دهد و انجه بر عکس
 مرد بوزد و جبوه گر شود در مجنون فائد کتر و در میات اثر بیتتر مذکوب حرکتی زخم بخورد در زمان دراز العقبیا

پنجه در بخوم انجه مطابق واقع شود گسوف و خسوف است و در خواب پنجه بد دیده شود اثر آن زود مترب گردد
جمیعت از هزار کیمی را حاصل و پریشان باز نیکی تا هزار و هشتاد پریشان را جمع ساختن مشکل و جمع را فتش کردن آسان
ترند را میتوان کشت و کشتند را زنده نتوان کرد غرض در هر حال امید کنست و میم پیشتر و پایانی رجا پیشتر است و قدم خود
پیشتر سه پاره همراه با ذلتی کردند و میم پاره همراه با ذلتی کردند و میم پاره همراه با ذلتی کردند و میم پاره همراه با ذلتی
و شکر دیانت از نیایی حکم راستی دارد و خیانت از افراد پسر و عیشه مینماید و در حقیقت قدردان و یا نیات از دیانت داریم نایایی
ست و خردی را خیانت از خائن افزون ترین همایات سرتاسر عالم کنیه کار فرمایی دیده میشود و نه کارگذاری بشنیدن
می آید و اگر پرسم شاذ و نادر در جهان بوده اند از گردش فلکی نه کار فرمایی کارگذار کارگذار را کار فرمایی
میم پیشود میتیپد زیجوری نایاب چمیش در بیچ و تاب تاب زید گوهری مینیشیست سه چلک کباب سو خلن در خاطر نایاب
چالگزیکه اگر کسی مینایی سرکه در بغل و اشته باشد کیست که بر و گان شراب نکند و اگر مرد وزن یکجا معاينه شوند گلن هر کسی
غالب بفراز شود پسر صاحب چنانی را اگر همچوی پدر هم میند از خبست باطنی این را فاعل خانه مخصوص قیاس کنند و اگر
مرد پر پیزگاری گستوت ایل شرع بمنظمه راید او را کار و مزور دانند راستی پیش را ساده لوح و نادان خواهند داشت
کرد از و شید طالان سیرت را کاپلیت و عاقل گویند و اگر در شخصی هزار هنر پیشند و یک چیبا نه هنر را چون عیب خود پیشیز
دارند و عیب در اینها به هنر خود چون بیبل هزار دستان هنر هزار زبان هنر هزار کنند هنر پیشیز را عیب اند و عیب بینی را هنر دارند
غافل از انکه هنر دیدن هنرست و عیب بیدن عیب محققان گفت اند عیب دم نمودن عیب خوب و ببر دم نمودن است همیشگان
خاطر این تیره در زمان آنست که فینه کسی فتنه شویه میل کسی پرست افتاد ایسی فتح دلهای مردم بجدی را و یا فتنه که در معا
دنیا دلمو و عیب دین هرزه سرا بحضور دل متوجه شوند و اگر از راه رسمخادت گاهی نهادن عیام نمایند دل را بمنصوبهای خود
مشغول سازند و صد هزار منت بر خدامی غر و جل آندازد و دلیست که سینه بر حسن خرد میگیرد و حرام بر حلال خند
میزند زمانهایست که حق بر عقل بر تری جوید و جهل بر علم فوقيت خواهد فضلا با غسل عمد و نس سعاده بید نشی فرم
آغوشش هر کروابینی غم چون سایه بر بیان اورت و شادی مانند جمیعت و راز خیال و آندوه خاله کیست و میش پائی
در زنجیر بلاتا خوانده می آید و طربت رانده میزد و درین هنگام مرگ محبت و برگزینه مروش و خشند سالی انصاف و قحط و
ست شورش حسد و طغیان نفاق و طوفان بی تینیزی و آشوب تیره را ای طبایع کوچک بزرگ را بی ای رسانیده که هرگز
ایشان در مقلد و محقق و ناقص و کامل و عالمی و معارف هرگز تقاضی و امتیازی باقی نمانده خرد پژوهان بر تیره روز
تا کمی نشستند و حقیقت شناسان مانم آرامی . . . مشناسی گشته شده لفظ و لفندگی از زمانه روزگار است و شد و حرف
خوشنده از لوح زمانه تحوگردید . . . شنیده ام داشت خود ام ولی نمیدانم که این غریب لعنت فارسی است باعثی خواست
اندک از اسبیار و مشتی از خروار که با دل مناسبت مقام درینجا ثبت افتاده ، اگر لوجه باستیعاب تغیرات عالم وال عالم
و تکونات بی ادم و د خود کتابی منقول درین باب ترتیب بدهر لعافت حال زمانه دزمانیان است و بحیث ایشان
یکم بدلشناشد که پیش ازین زنگ عالم و عالمیان پی بور و زیرین و قسته بط ز جهان و جهانیان چیزیست آینده چه

شدید بجهت نسبت من در فضیل و مهادا ازین تبرگرد و فضیل چهارم و از اینجذب است تبدیل مفاهیم
 اخلاقی هموم در اینجا را جوام الدین گفت که مشاهدات انسان علوم مرسومه بعلوم شرعیه تجویف اسمی و تبدیل و نقل دمی با غرض
 قاسمه بهوئی معانی غیر مراد سلف صالح و قرآن ولست و آن پنج لفظ است فقه و علم و توحید و تذکیر و حکمت این اسما
 حکمیت و متصرف بعد این رہاب نبا صبب دین بودند لیکن الان منقول شده اند بسوئی معانی مرسومه و دلها نفرت میکندند
 از ندرت کسیکه متصرف بمعانی این الفاظ است بنابراین این اسما براشان پس لفظ اوی فقہ است در روی هر
 گروه اند تخصیص نبعل و تحریل چهارین لفظ انان مخصوص است معرفت فروع غریب در فتاوی و وقوف بر واقعی علل و
 داشتن اشاره کلام دران و حفظ مقامات متعلق بدان و هر که تحقیق او دران شدید و استعمال او بدان اکثر است او را فقیر خوا
 واقعه دارد حالانکه اطلاق اسم فقه در عصر اول بر علم طریق آخرت و معرفت و تالق آفات فنون و مفاسدات اعمال قوت
 احاطه بحقارت دنیا و شدت طبع بسوئی نعیم آخرت و استیلاه خوف بر قلب بود وید لک خلیله تو ز غریب و جمله تفقیه این الدین و لینه ز
 قوه اذار عجولهم و هر چهارین اندار و تجویف حاصل شود فقه جهانست نه این تقریبات اطلاق و عتاق و لعان و سلم و اجاجه
 زیرا که باینها اندار و تجویف حاصل نمیشود بلکه تجویف دوام برای او مقتضی قلب نازع خشیت از دل است چنانکه از متوجه
 لفظه انان مشاهده میشود قال تعالی لهم قلوب لا يعقلون بها مراد و زینا معانی ایمان است نه فتاوی و احادیث صحیحه
 که در صفحه و قصیده مراد بدان معنی اول است نه این معنی مصطلح و اینها در حدیث ابن عباس آمده که فرمود رسول خدا
 ان ناسا من اینستی تفقیهون فی الدین و یقرون القرآن یقیلوون ناقی الامر و فضییب من زیناهم و نعترز لهم بیننا و لا یکو
 نه لک کمالاً بجهتی من القناد الالا الشوک که لک بجهتی من قریم الاحمد بن الصلاح گفت که لینه اخطا یا اخراج ابن ماجه و فی البیان
 احادیث و فقه و فهم و اسم اند در لغت بیک معنی لیکن در استعمال عادت تکلم چین فقه بوده است قدیما و حدیثا و از زینا
 معلوم شد که هر که فهم کتاب سنت دارد فقیه همان است نه انکه صرف فروع غریب میداند و فتوی نویسی از آرامی رجال
 میکند زیرا پرسیدند که افقه اهل مدینه کیست گفت اتفاقا هم شد و فرق دار حسن بصیری چیزی پرسیده و دیگر جایش
 فرق گفت فقها مخالف تو سهند حسن فرمود بگرید ترا مادر تو امی فرق دگاهی فیضیی را چشم خود دیده فقیه کس است که زاده
 در زینا را غصب آخرت بصیری دین خود مدام بر عبادت رب پارسا بازدار نموده نفس خود از آبر و نامی سلامان عصیف از
 احوال ایشان ناسخ جماعت مومنان باشد و درین جوابین نگفت که حافظ فروع فتاوی بود و نمیگویند که اسم فقهه متنا
 فتوی نیست ولیکن این تناول بطریق هموم و استنباط بجوره بالاصالة و این تخصیص نمیگیریں بعض ناس بر مجرد تجدربرا ای
 و توصل بدان بسوئی طلب دیت و قضاد جاه و مال گردید و لفظ دوم که علم است اطلاقش در صدر اول بر علم باشد
 افعال و بایاته و افعاله و صفاتی بود ما انکه چون عمر ضمی اشد عده فوت شد این مسح و لفظ دی عشر عالم بمرد و درین لفظ نیز
 تقریف کرده اند تخصیص تا انکه شهرت دی در کسیکه استعمال همان اظهاره با خصوم در رسائل فقیر و کلامیه و غیره و این است بیشتر
 بسیج است که استعمال بفهم کتاب سنت و در است و تی دار حصنی که عالم علی احقيقیت و محل در علم شنکت که مستخواه باشد
 و هر چهاری این نیست و بدان استعمال ندارد محمد و دیگر مخفوار است بلکه شماره ایل علم هم نیست لکن چراز فضای

علم و ملکا و اراده داشد و اکثر آن در باره حکماء بالشده تعالی و احکامه و افعاله فی عباده و صفات است و الآن باطلان وی برگشت که از علوم شرعیه جزء سوم جمله درسائل خلافیده امامت پیری ندارد و باین حق به مدد و درخواصی است با اینکه جاگز است هم تفسیر احادیث و علم غریب سلف از صحابه و تابعین آن اثار است این اینچنان سبب بلاک جمعی کثیر از طلبند علم و مالکان آخرين گردیده و لفظ سوم که توحید است الآن عبارت از صناعت کلام و معرفت طریق بجاده و احاطه بمناقضات حضور و قدرت است در این تکثیر مسئلله و ثابت شبهات و تالیف الزلات گردیده تا اینکه گردیدی از ایشان خود را اهل العدل و التوحید نام کرده و مسکمان را مسوم بعلماء توحید نموده با اینکه همه اینچه خاصه این صناعت است در عصر اول چیزی ازان مسروق نبود بلکه مسیل و مهارات را مفتوح میکرد ایشان بروی ساخت انجام میکردند و اینچه قرآن کریم بران مشتمل است از اول ظاهره که از آن خاصه و عاصه بسبوی قبول آن بیکان سبقت میکند در اول صماع آنرا هر کی از او شدان معلوم میداشت و تمام علم در این زمان بجهیز سلم بقرآن و حدیث بود و توحید ترد ایشان عبارت بود از دریافت امر آخرت و اعتقاد آن بعد از نیت از قعر قلب اکثر مکملین این اینچه فهمند و نمیدانند و اگرچه فهمند بدان منصف نمیستند دل نیست که جمله امور از طرف خدا بیند بر و جهی که التفات او از اسباب و سایر اطمینان مقطع شود و برخیزد و نه بیند خیر و شر را مگازوی تعالی و تفریع عبادت و تحریم استعانت کند برای این اسباب و غیره و را پرسته و پرسد و ازین توحید اتباع هوا بیرون است و هر که متسع هوا می خود است در حقیقت همای خود را معبود گرفته است غرض که توحید عبارت ازین مقام است و الآن نظر کن که آنرا چه چیز تحویل و تبدیل کرده اند و بکدام قشر از لب قناعت نموده اند و موحد چنان است که نمی بینند بلکه واحد احمد را و متوجه نمیکنند و بروی خود را مگر بسوی او تپهارم فقط ذکر و تذکیر است قال تعالی فذر کفان المذکور شفیع المعنون و در شماره برجوا سفر فی کراحدیث بسیار آمد که این را نقل کرده اند با اینکه اکثر و عاظ بران سوچیست و از نداز قصص و اشعار و شطوح و طامات با اینکه قصص بیعت است در زمان اکنون صنندلو و ابو بکر و عمر نبود تا اینکه فتنه برخاست و فحاص خاکره شدند و سلف نبی کردند از شسترن تردشان و تکثیر اشعار در رواعظ نرموم است حق تعالی حسر موده الشجر تیزهم المخاؤن لم تر انهم فی ما ویمیون و ما علیه شعرا فیضه داشت طلحه بن عائمه متفق است و هر را در رعایت عظیم بوده تا اینکه جماعتی از اهل فلاح است ترک فلاح است خود کرده اطمها را میخود عادی کردند و طامات لکه حرف الفاظ شرع از ظواہر مفهومه او بسبوی امور باطینه است نیز حرام و حرام عظیم است فقط خصم حکمت است و الآن حکیم کسی را گویند که طبیعت شاعر و سخن باشد و قرعده بودست بگرداند با اینکه حکمت چنان است که او تعالی بران شنا موده و فرموده یوقی احکمه این شیار و من یوقی احکمه نقد اول خیر اکثیر اپس نظر کن که الآن آنرا بکدام معنی بوده اند و بقیه الفاظ را بران قیاس نمایند و از اغترار تبلیغیات علایه سو و محترز شو که شرایشان بروی این عظمی از شر شیطان نمیباشد و تراختی است در اینکه نظر بنفس خود کنی و اقدار بیسفی فرمائی یا تسلی بجمل خود را تشبیه بخلاف نهانی چه علوی که مرتفعی ملطف بود من در رس گشت و هر چهه بران اکثر مردم ملتبه داشد اکثر شش مبتدع و محدث است و خواص رسول خدا صدیق را آمد که بعد از اسلام غریبا و سیحون کما بدر فطوبی المخربه احمدیت و این علوم بحمدی غریب گشته است که ذاکرا در رحموت و ارشاد و لذت اثوابی که فتنه بران اچه کثیر الاحباب میباشد اکثر وی محنط است زیرا که اکر وی ناطق بحق شود او را دشمن دارند اینکه

در زنگ تحقیقی ادای میکند این جمهوریت مذکور است مستحبه است در عهد سلف لشان ازان پیدا نبود هر کی قرآن را واضح بحسب صوت و حرف خود میخواند در حدیث آمده کانت قراره رسول اللہ صلیم مفسره حرفاً و چیز است معنی ترتیل پس اینجع
الخلافات تجویز و مولفات قرآن که بر روی کارست از آثار قیامت است و آن انجام است تحقیق مردم در تاویلات مشابه قرآن
و آنی از عایشه آورده که انجیرت فرمود چون پیشید شما کسانی را که پیروی میکنند مشابه قرآن در اپس خبر کنید از ایشان
تو هم داری باز سیمان بین بسیار آورده مردی که او را صیغه میگفتند در مدینه آمد و از متشابه قرآن پرسیدن گرفت عمر او
بنحو اند و عراجهین شخص را ای دی همیا کرد و همادون آمد پرسید کیستی گفت منم عبد الله صیغه پسند دا و را بآن مشاهده آمک
خون آکود شد سر و روی گفت ای امیر المؤمنین بس کن که رفت اسچی یا فتم در سر خود و آخر اج کرد و ارجی از عروین الاشع
که گفت عمر انجام اخطاب دیگر است که بیانید مردم که مجاور کنند مشابه قرآن پرسیم یعنی ایشان زیرا که صفا
مسن اعلم اند کتاب خوب گویم معنی مشابه و حکم آن در کتاب حصول لامسوں من علم الاصول و اعتقاد بیان کرد و این تفصیل
مقام از انجام ایجاد است و بعض مشکلین که آیات صفات را داخل متشابه کرد و بتاویل آن پرداخته اند این ادخال ساختی
بیش نیست زیرا که حق درین سلسله طالبوں نصوص کتابی سنت و اعتقاد سلف است و ائمه ایشان از صحابه و تابعین و
مجتبیدین و محمد شیرین فقهائی معتبرین اجرائی صفات بز طواه برداشت بدوان تاویل و تکمیل و تعطیل و اعتقاد و تنزیه و
سبحانه از تشییه خلیع علم و اوقع است درین ابتلاء گرده ایں کلام است ہر اسم اللہ سبحانه و تعالی و آن انجام است تحقیق مردم
در سائل فقهیه تکلم پر صور مفروضه که بنو زداقی نشده است و سایر این معنی راجح نمید است و اسراع فقهاء رفتی
بعیر بالات خوب نمید است و از فتوی بسیار بیست بیخور ذر و اخبار و شمار درین باب بسیار است در اعلام المؤمن
لابن القیم رح و در ازاله انجع و غیره باید دید این تهیه کتب فقه و فتاوی ای کان که تو و تو و می همی جمله ازین قبل است
و همین شیوه آثار رجای که خالی از خطأ و غلط نیست بخلاف نصوص کتاب عزیز و سنت معتبر که نور بر زور است ببرانی جمله جواہ
کفیل بیان حکایم و اسناد مختص رحمتیه من ایشان و آن انجمله فاش شدن سوالات مردم در ایشان تا انکه گویند من خلق اش
و این معنی در زمان ابو ہریره متحقق شد چنانکه سلم در حدیث ایں سلم ز ابو ہریره آورده که فرمود انجیرت صلیم چیز پر نزد
ترانی ابو ہریره تا انکه گویند این خدست پس که افرید خدا ز ابو ہریره گوید درین حال که من در مسجد بودم مردی چندان
اعراب نمود و گفتنه ای ابو ہریره ایست خدا پس آفرید اور اپس گرفت شکر نیزه نایخن و انداحت برایشان گفت
دور شوید راست گفت خسیل ہن گویم درین زمانه جم بعضاً جهال تکلم باشان یعنی قول میشوند لغو زبانه من و آن انجمله
ماش شدن اخبار بی اسراییل و رویت آن از سکته ای از این کتبه ای از این کتفه و آن اول علم بیگانه است که با علوم دینی مختص
شده ایم گویی خطا این اخبار در کتب تقدیمیه تقدیمیه بسیار است و بجز ای ایل علم بران انتقد و نزد ایشان چنانکه در رسالت
الله فی اصولیه تقدیمیه بسیار کرد و آن انجام است خنزار اور از و اجزیت نیت تقرب ای ایشان عز و جل زیاده برست
ما ثوره والترام سبب است و نزد نزد مراجعت و اجهد و ظهور در اعم افسوس در دعوت مردمان بآن و آن انجمله آن است که در زمان
نخ و سلطه حشوی مرنویم بود بر اثر خدیجه شیرین مر خدیفه و عظیم شیوه فتنه و فتوی نمید اند در آخر بخیره تو قف

بیان مسیوی و ولاد نده و زنیو قلت مشاور بیرون از همه این عده مسیوی موقوف نمایند اپودا و از معرفت بن ما
از پرسش رسول خدا حسلام لا یقص ای امیر او با سو او مختار ده و فارسی از عمرین خطاب ده و ایت کرد که گفت این
پرورداده نشدم که تو فتوی میدهی و اینستی و ای کس جای ترا کسی که وای شد خائمازرا در ازالت اکلفا فرموده
حقیق است که تازه این حضرت عثمان اخلاف سائل فقهیه ای قع نمیشد و در محل اخلاف بخلافه رجوع میکردند و خلیفه
بعد مشاوره امری اختیار میکرد و بهمان ارجمند علیه بیشد و بعد وجود ختنه هر عالمی جداس خود فتوی میداد و درین
زمانه اخلاف واقع شد و اینچه شهرستانی در کتاب ملن نخل گفت که بجز وفات حضرت حسلام اخلاف پیدید آمد خطاست
اخلاف آن نیست که در اشتانی مشاوره اقوال متغیره گویند و با خامی منفع شود و بر همان امر اجماع کنند اخلاف
آنست که دو قول مستقل پیدا شود و هر یکی ازان هر دو بسوی خود گشود و هم وضوح حمالف خواهد شدی و از انجما شدیو
سب سلف صالح است در ترمذی در تعداد علامات قیامت آورده و سب کند آخرین است اول آنرا ظاهر است که بعد
تقال حضرت عثمان ضم اشده عنده ایل مثام مبتلا شدند بسب حضرت مرتفعی در مستدرک مذکور است که در شکر حضرت
سب شیخین ظاهر شد و حضرت مرتفعی چندین کس با همین گناه از شکر اخراج کرد و همین سب حضرت عثمان شیوع تمام پیدا
کرد آنچه از حدیث جابر آورده که فرمود آنحضرت صد همچون لعنت کند آخرین است اول است را پس که پنهان
کند حدیثی را پس گم یا که پنهان کرد چیزی را که فرمود آورد خدا تعالی و کهند احکام اهل سنت و جماعت کشتم اشد تعالی میگشت
اخیراً حق صحیح و طریقہ سلف صالح در مبارہ روافض کرد در سب صحابه و تابعین پیشقدم جمیع طوائف امام اند و فیضه فرمود
لکرده اند و نمیکنند و اینچه حق امر معروف و نهی عن المکر است تحریر او تقریر آبجا آورده اند و حی آرنده پیچ حدیثی در پیچ با
حضور صاحف امثال صحابه عموی و فضائل خلفاء اربعه حضور مسلمانان لکرده اند و نمیکنند و آزادگی است افتراق سلمیین بین فرق
کثیره و تخریب شان بر اخرب بسیار چنانکه در حدیث ابو ہریره است نزد این ناجه که فرمود آنحضرت حسلام شرق شدند پیو
بر هقداد و یک فرقه و متفرق شود است من پر هفتاد و سه فرقه دو در روانی هم در وزن خ باشند و یکی در جنت گفته شد
آن کدام است فرمود جماعت یعنی اهل سنت و جماعت و عن عبد الله بن عمر و بن العاص قال قال رسول الله حسلام ان بني
اسرائیل تفرقت علی همین سبیعین هله و متفرق است علی همین سبیعین هله که همی این ائمه ایل ایل ایل
دان اعیانیه و صحابی اخر جبه الترمذی مطلع ایل چیزیت در زیوقت مخصر در ایشان است و مقلدین ائمه ایل ایل ایل
همه از ایشان اند و آنکه جمیع را ایل برعیت و ناپیوه همچو اند و جمیع را ایل سنت بد عیانیه می نامند در حقیقت چیزی نمیست
مشاعی آن نا فهمی خویی و تعصب جمیع است از فرقیین در زه حق یکی است که در همبد و ایز است و ایل اتباع سنت صحیح هر چیز
متغیر است حتی الامکان و در هر سرق از فرق خفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه جمیع گذشت که فقه را بروان عرض ببر
و سنت نگرفته و همین ده هر یکی از همها گروهی گذسته که در تقلید کذا می کورانه و کردست زده و تعصیت ده و پیغمبر را ییشا
آسان اند که جامع اند میان حدث و فقه و عمل میکنند بر احتیاط و جمع مینمایند در پیان اند هر یکی علی بر و همچو واقع شود
که تزدیچی از مجتمعین و محظیین به طلاق باشد و آین طریق اگر دست بهم ده را کسی را عطنه است و از ایشان اند علامه میزن

مثل حبیب عیل الایسر و محمد بن علی شوکافی و عفاظ قرن سابع مثل حافظ ابن حثیم خوارزی حبیل و علاء
 مری شل شاه ول ائمه محدث دلپوتی دادلا دایشان و مرزا منظیر جانگانی خاصی شنا، اللہ پاں پتی و بعض علماء جلد متوسط
 سیان و دائب مثل والدی و سیدی حسن بن علی داغی من بی افی احمد بن حسن بن علی غفاران شاہجاو کاتب گروه عقا ایش عنده
 اصحاب احبابی و بالالہ التوفیق تفصیل این مقام راجحی دیگرست و تعصبات عوام بگرد خواص کل لاخاهم را مفاسد پسیدار
 از فرط چهل در فرقین نوبت بتکفیر کید گیر سیده و درینگ و افضل جبرست و ششم سلف خصوصاً مجتبیدین اتباع شان
 با احسان و تغذیل متعبعین اتباع شان لیقین پیچمی و عبادتی باقی نمانده تیاطین الانش شیاطین الحن حضرت احمد و ایل
 عالم از عمل اقتاد خود چنداری را در حجا و د مکابر و د مناظره و حق جحق و بق بی سو منحصر نکاشتند این نیت مگراز
 اهارات قربکامل قیامت کبری که چند کوش قیامت صفری است و با چند انجوی محیط صادق از تفرق است بر هفتاد و سه هشت
 نبیراده بود ظاهر شد این نسخه مسخر شده را هم از احمد باید پنده است چنانکه بقریب ناد آنحضرت فرقی کوچایج و قدری و در
 در و افضل پیدا شده بوند که اصل مجدد فرقی باطل اند در ازاله اخخار گفت این چهار نذر هبہ طلاق سشار تولد سازند از هشت
 اشدند بمنزله چهار خلط نسبت تولد ارض شنی از هی سه چند هفتاد و دو بسته بمنزله چون نذر بند حقیقت
 ره افسانه زدن در و کتاب مل دخل شهرستان کهیں بیان احوال و عقائد جمله ایات یاد و مس ایام ایواه و محل و مکان
 و موارد و اوضاع و شوارد ایشان است و بر وجہ استقرار و استقصای خصوص سافرق خادمه در مدت اسلام و مذاہب تحقیق
 شان و آد و شیوه فرق و نذر هبہ داخل نهضن و مایت قیامت است فصل سیم و آن بجهت ریاست جمعی که استحقاق
 ریاست ندارند یا مظلوم اند نسبت سختی خیلی است و حدیث حدیث رضی الله عنہ آمدہ یزد و نیاکم شرار کم و اخراج احمد و
 انتزدی و انصیاعن خدیجه و ابن حرم و عیین عی رخواه تعالیٰ لائقه ایشان حقیقی یکون اسعد الناس بالدنيا لکون بن کفع در
 اشاعه گفته کفع بمعنی عبد و احمد و لیکم بیعنی روسان دنس ایام و مدق و عجیب را شند و درین وقت مسداق این که
 در اهل ریاست و دولت و حکومت ظاهرت خصوصیه اور طائفه ره و سارهند و بخاری و غیره از حدیث ابی هریره آورده اند
 که درینجا ایل که آنحضرت مسلم حدیث میکرد قوم را در جمیع که آمد عربی و پرسید که قیامت کے باشد فرمود چون چنان
 گرد و شود اما نه پس از طارکن قیامت را گفت اضاعت و حقیقی چگونه باشد فرمود چون سپرده شود که پس اهل منتظر
 شو ساعت را و آخری کرد بخوبی از حدیث عبد اللہ بن دیشراز ابن عمر کفرمود آنحضرت مسلم و حقیقی که رود است من
 و خدمت کنند او را اینهار ملوک فارس و روم سلطانزاده خدای تعالیٰ شهراز ایشان را برخیار ایشان و این معنی اند
 از هاد حضرت شیخان ستحقی شد و تأثی است باقیست زیرا که متوجه خلافت کرد شرع معتبر است اکثر آن در خمام وقت موجود
 نیست پس خلافت ایشان بر سینه ایشان شریعت نباشد بلکه داخل مک عضویت بود عطف در ازاله سخنوار شرود خلا
 گفت اسل درین سیل اتنست که معنی خلافت متصور است ایهار ملوک دین و ثوابت ایشان اسلام را امر معروف و نهی منکر
 او قیام باز زیاد و قضاؤ ایهارت حد و در اپس سرچه شرط بزرگی ازین امور باشد شرط خلافت است پس از جمله شروع ط
 اخلاقیت اتنست که سیمان و شد زیرا که زیادت سلیمانی نیز و مسلمان کافی تعالیٰ ولشیم عیل اللہ لکان غریبی میشون

ن معنی از غیر سلامان سرانجام فشود و اگر خلیفه کافر گردد والغایا فی بالله واجب شود خروج
لما اول است بانک درست نباشد و آنرا بخوبی آنست که عاقل و باشعه باشد زیرا که مجنون و سفیده و مسی

مجده اند از قصرفات جزئیه قال اشد تعالی ولاتو تو السفهیا اسوالکم چون برمال خود را قادر نباشد بر اسوال مرقا
سلیمان الدین است دلایل این صحیح نباشد و کار را می مطلوب با اختلاف این جماعت سرانجام نمیشود آنرا بخوبی است که ذکر نباشد
نه امر ادعا زیرا که در حدیث بنی اسرائیل آمده ما فلح قوم ولو امر بهم امر همه چون سمع پیار که اخافت صسلم رسانید که اهل فارس فخر
بسیاری را بسیار دشایی برداشتند اند فرمود رستگار نشد تو میکه و ای امری با دشایی خود ساختند زلی را زیرا که امر ادعا قدر
العقل و الدین است و در جنگ پیکار پیکار و قابل حضور محاذی مجاش پیاز دی و کار را می مطلوب نیز آید و آنرا بخوبی است که
حر بآشند زیرا که بعد عالم شهادت در خصوصیات نیزت مبنظر مردم حقیر و مهان است و واجب است بروی مشغول بود
بنده است مولانی خود و آنرا بخوبی است که متکلم و سمعی و بصیر باشد زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کروان بروجی که در مقصد
واقع فشود و معرفت مدحی و بدعا علیه و مقر و مقرر و شاهد و شهود علیه واستخلع کلام این جماعت حاصل شود و واجب است
بروی تولیت قضایة اصحاب و القبیع عمال و امر کروان مرحبوش را بآنچه در جهاد پیش آید و اینهمه بروان سلامت اعضا
متتحقق فشود و مقدمة واجب اجب است و آنرا بخوبی آنست که شجاع باشد و صاحب بای در حریث سلم و عقد فده و فرض مقام
تعیین امر و عمال و صاحب کفایه و آنرا بخوبی آنست که عدل باشد یعنی مجهتب از کیان غیر مضر بصفا و صاحب وقت باشد
نه هر زده گر و خلیف العذار زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه انجیحان شرط است پس بر ریاست عامده که زمام
خلق پدرست او افتاد اول است بانک شرط باشد قال تعالی من ترصنون من الشهداء و مرضی بودن مفسرت بعد ایش
مروت و آنرا بخوبی است که مجهتب باشد زیرا که خلافت متفهم است قضایا و اچیار علوم دین و امر معروف و نهی منکر را و این هر چه بده
مجتبه صوت نگیر و آنرا بخوبی آنست که قریشی باشد باعتبار شب آوار خود زیرا که حضرت ابو بکر صدیق پیغمبر عنده صرف
کرد الفشار را از خلافت باین حدیث که الائمه من قریش و ابوبهریره و جابر روایت میکنند الناس تبع لقریش
نه ایش و ابن عمر روایت میکنند لا نیز ایش هنالا امر فی قریش باقی منہم اثنا و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند
ان هنالا امر فی قریش لا بیعا و یهم احمد الکبیر امتد علیه وجہه ما اقاموا الدین و اختلفت کرده اند در اشتراط کتابت با بحکم چون
این شرط در شخصی موجود باشد مستحق خلافت شود اگر او را خلیفه سازند و غیر مستحب این شرط را اگر خلیفه سازند خلافت
مختلف است او عالی گردند یکین اگر استلطان یا بر حکم او فیجا یا واقع الشرع ناقد باشد برای ضرورت که بر دشمن اوز مند خلافت
اختلاف است پسیا کند و هرچه مرج پدید آرد انتہی مخفقا و از بینا معلوم شد که خلافت امر و زور عالم خلافت شرط
است پسیا همچیکی ازین شرط در عقد ایش رعایت نمیکنند بلکه بجایی هر شرط صفت ایش بافتہ نیشود زیرا که حکام اکثر افایم
از این طلاق ایش سلام موجود اند نه ایش کتابت جزایشان و جایی اطفا اند بحکم و راثت نه استحقاق و جای
از ذات و پیش نمود س پیده کرد و شکر و حمال کرد بسین رساله و جایی سفهی اند و جایی نامروان و جایی غیر قریش
نه ایش اکثر است بلکه ایش و زینه بخوبی متفق از شرط خلافت قریش بر رفت بر قدری آی عثمان و ای شدنده

کجا بی نص کتاب داشت یا احادیث مشهود یا اقیاس جلی یا اجماع است مرحوم درین صورت شفون بجهان آن اصول مخدوش است
 و استدلال ب شبیه و ابریم یا تقابلیه عالمی در خلاف آن غیر مسوع و عند انتدا آن مخالف رامفازند و گاهی قباحت این اشیا
 بخیز و احد صحیح بخیر محارض ثابت شود در نیصوت تا و قیمتیکه آن خود ریث نرسیده و پرده از رویی کار مرتفع بگشته بسبب
 جهل خود مخدوش است چون پیشه بر غاست و پرگی تجلی شد جایی گفت و شنو دنما ندو گاهی شیخ آن باز طنزیه ممتاز است
 متعارض ثابت گرد و در اینجا اختلاف سلف که اجتهدان بصیریان او المھییه ای حد و الآخر مخطی مخدوش رجاري است چون
 این مقدمات معلوم شد باید که در بحث تغیر او صناع رسوم و در اختلاف است که در ایام پیدا شده بیک عصا بهم را سوی
 نکنی و در یکریمه نازل نگردان انتہی و قم در ازاله اتفاق است که در ایام دولت بنی عباس خواهی صول و فروع حکم الاساس
 گشت حقی و شافعی و ملکی تضادی پرداختند و در اصول مختار و شیعه و چهیه از هم ممتاز گشتند و درین عصر علوم
 یونانیان علیت عرب نقل کرد و شد و تاریخ خارسیان مغرب ساختند و هر یکی بمندی خود خرسند گردید تا آنقدر
 دولت شام بیکسر خواهی و شافعی نیگفت بلکه اول رابر و فتن خواهی صاحب خود تاویل میکردند و در دولت عراق
 هر کسی برای خود نامی معین نمود تا نظر صاحب خی و نیاید بر اول کتاب سنت حکم نکرد اختلافی که از مقتضای تاویل کتاب
 و سنت لازم می آید احوال حکم الاساس گشت هر چند دولت بنی عباس دلم او سط و آخر مختلف بود اما همراه بر تا سیر
 خواهی تفریع آن تخریج بران گذشت این حالت پرسبت حالتین اولینی مانند و جنس تخت جنس عالی تصور باشد که
 و احضرت مسلم با اعتبار بجان امر شترک ذم خود اخراج ابو داود من حدیث سعد بن ابی و قاص عن بنی حسلان ای لارجوان
 امتی عند بیان یو خرم بصفت یو مقل اسعد کم ضفت یو مقال حسنای سنت تفصیل این معنی آنکه خلافت در دولت عدینه و شام و
 عراق چه در قریش بود و از ملک عرب طرف و نواحی احکام چاری میشدند و بوجیب الصدوره است درین حدیث معین
 قوم و قبیله است ازین تاریخ باز دولت قریش منقرض شدند و دولت عرب برهم خود در وسایل اغفل و ملوك عالم عجیبان شدند
 چون دولت عرب پنهان شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر کی اپنچا زند بسب یاد کرسته بود و بجان را اصل ساخته بیکسر
 مستقطط ساخته باید احوال مبعث مستقره شد علم ایشان تخریج بر تخریج و تغیر و تغیر و دولت ایشان مانند و دولت جویا
 الا آنکه نماز میگذرد و ند و شکم بکسر شیوه اوت میشدند ما هر دم در و امان معین تغییر پیدا شدیم نمیدانید خدا می تعالی بجد ازین جم
 خواسته است این قطف در ازاله اخخار عن خلافت اخخار افتکه گران بیز زمان شرمه کسرتیه بیرون و اند و عنایت پیش
 الی در تهدیب نفس بیکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیب است در هر زمانه طلاقه را میبیند انداز و برگات ساخته اند اخرج مسلم بر طرا
 جی اخخار ازاله اخخار من این قسم است با از اند لا یحضریم خذلها او خال فخریتی یعنی امر اند و هر طرا و دن علی الناس و آخری
 این ماجه عن اینها بیرون و قاتل سوال شد صسلمان ای اسد هم بدر غریبیا و سیعی و غریبا غلطیل للغایرها و آنچه این ماجه عن اینها
 این ملاک ایان رسول الله تسلیمه ایان ملاک ایان بد خوبیا و سیعی و غریبا غلطیل للغایرها و آنچه این ماجه عن عبده ایان
 ایان رسول شد صسلمان ای اسلام هم بد خوبیا و سیعی و غریبا غلطیل للغایرها و قال قاتل ایان ایان ایان ایان ایان
 این ماجه عن اینها منظوب نخواهد بود ای مسجد رسول الله صسلمان فوجد معاذ بن جبل قاعده ایان عزیز قبر البشی صسلمان بکسر نونه

خلاص ماین همچوں بحکم حاکمه حدیث النبی انجاد شیعه اعمال طبقات نذکوره باشد خصوصاً طبقه اول دشمنه و برین تقدیر حکم طبقات مردم متاخره حکم طبقات حنسه نذکوره باشد بعد وجود اتحاد اعمال این طبقه متاخر با هر طبقه متقدم اینکان شیر فخر و اینکان شر فشر او است اعلم و با بحکم طبقه ماسته جند طبقات است که با تیام است بعد و شست و با غنی و شرور و حوا و آفات دینیه و دینیه و زیاده روز افزودن هم آعنی سنت آنی سعادت آن بله که درین وقت جاده صراط مستقیم پیمایید و خود را از در طهه بلاک بس اعل نجات بفر و ماتوفیقی الا بالله طیبه توکلت و الیه ایش کیف که آنحضرت صلیم برای زمان شرور احکام و مفعک علیه و تشریع فرموده اند و در احادیث بسیار آمده که چون زمان کذا و کذا باشد باید که شما چنین و چنان بگنید از آنچه بیت که چون غیر مستحق خلافت سلطشو و اطاعت و کفید در آنچه سوختشی باشد و برمی خروج نکنید بلکه کفر صریح ازوی خی شو و چنانکه در زمان اکبر پادشاه مرند وستان اتفاق افتاد و بود و اینچه منواتر بالمعیت و آنرا بحمد و بیت که اگر بیت بر ائمی شخصی منعقد شد و نسلطا او مستقر گشت اگر دیگر بیه بروی خروج نماید و قتال کند او را میباشد کشی فضل باشد از تو یا ساوی یا سفطول و آنچه مین است که چون از امر از زمان فتن تهدی در اخذ ذکوه واقع شود چنانکه فی الحال موجود و شهود تدبیر در وقت ارضاء و شان و چه برویست و آنرا بحمد آنست که تحمل بر ای عبادت در زمان اول ممنوع بود در زمان حمبو و مطلوب است و آنرا بحمد آنکه هر که بیعت برخیست که دست او را تعریف بدادت درین زمان جائز است چنانچه از اسلامیان الاکوع آورده که چون هی بر جاز در آمد گفتای این الاکوع مینشدی و بد وکیلی یعنی بعد از بیعت بپادیه رفی گفت ز و لکن آنحضرت اذن داد ملا در بند و آنرا بحمد و بیت که مر معروف و نبی منکرا و اجهیات اسلامست در زمان فتنه ساقط شد و چنین ارضاء ای قول خدیقه در زمان سابق جنی بود و در ایام فتنه آن معنی متفقط شد و آنرا بحمد است چنانچه اجور تانک درین زمان متسکی شنید بیت و آنرا بحمد است یکم مرکز ایام بیرون از جهات و اطمینان که حق نزد سلطان هم بر افضل باشد از جهاد و نیزه زلکم برای هر باب این مدعی اعموم عجیب سینه سد که در ازاله نجها و نکره و ده فهره جمع بیه فضیل ایهم و بنحو امارات متوجه است ایکه باشند در آن زمان عیب در جهاد و قاربان فاسق رواه ای نعیم و ایحاکم عن انش فرمود بر پامیت و دعیت و آنکه بیه بـ ۱۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۰۰ سـ چـ بـ ۴۰۰۰ سـ چـ بـ ۵۰۰۰ سـ چـ بـ ۶۰۰۰ سـ چـ بـ ۷۰۰۰ سـ چـ بـ ۸۰۰۰ سـ چـ بـ ۹۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۹۰۰ سـ چـ بـ ۴۰۰۰ سـ چـ بـ ۴۱۰۰ سـ چـ بـ ۴۲۰۰ سـ چـ بـ ۴۳۰۰ سـ چـ بـ ۴۴۰۰ سـ چـ بـ ۴۵۰۰ سـ چـ بـ ۴۶۰۰ سـ چـ بـ ۴۷۰۰ سـ چـ بـ ۴۸۰۰ سـ چـ بـ ۴۹۰۰ سـ چـ بـ ۵۰۰۰ سـ چـ بـ ۵۱۰۰ سـ چـ بـ ۵۲۰۰ سـ چـ بـ ۵۳۰۰ سـ چـ بـ ۵۴۰۰ سـ چـ بـ ۵۵۰۰ سـ چـ بـ ۵۶۰۰ سـ چـ بـ ۵۷۰۰ سـ چـ بـ ۵۸۰۰ سـ چـ بـ ۵۹۰۰ سـ چـ بـ ۶۰۰۰ سـ چـ بـ ۶۱۰۰ سـ چـ بـ ۶۲۰۰ سـ چـ بـ ۶۳۰۰ سـ چـ بـ ۶۴۰۰ سـ چـ بـ ۶۵۰۰ سـ چـ بـ ۶۶۰۰ سـ چـ بـ ۶۷۰۰ سـ چـ بـ ۶۸۰۰ سـ چـ بـ ۶۹۰۰ سـ چـ بـ ۷۰۰۰ سـ چـ بـ ۷۱۰۰ سـ چـ بـ ۷۲۰۰ سـ چـ بـ ۷۳۰۰ سـ چـ بـ ۷۴۰۰ سـ چـ بـ ۷۵۰۰ سـ چـ بـ ۷۶۰۰ سـ چـ بـ ۷۷۰۰ سـ چـ بـ ۷۸۰۰ سـ چـ بـ ۷۹۰۰ سـ چـ بـ ۸۰۰۰ سـ چـ بـ ۸۱۰۰ سـ چـ بـ ۸۲۰۰ سـ چـ بـ ۸۳۰۰ سـ چـ بـ ۸۴۰۰ سـ چـ بـ ۸۵۰۰ سـ چـ بـ ۸۶۰۰ سـ چـ بـ ۸۷۰۰ سـ چـ بـ ۸۸۰۰ سـ چـ بـ ۸۹۰۰ سـ چـ بـ ۹۰۰۰ سـ چـ بـ ۹۱۰۰ سـ چـ بـ ۹۲۰۰ سـ چـ بـ ۹۳۰۰ سـ چـ بـ ۹۴۰۰ سـ چـ بـ ۹۵۰۰ سـ چـ بـ ۹۶۰۰ سـ چـ بـ ۹۷۰۰ سـ چـ بـ ۹۸۰۰ سـ چـ بـ ۹۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۰۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۱۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۲۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۳۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۴۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۵۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۶۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۷۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۸۹۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۰۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۱۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۲۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۳۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۴۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۵۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۶۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۷۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۸۰۰ سـ چـ بـ ۱۹۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۰۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۱۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۲۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۳۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۴۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۵۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۶۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۷۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۸۹۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۰۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۱۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۲۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۳۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۴۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۵۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۶۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۷۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۸۰۰ سـ چـ بـ ۲۹۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۰۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۱۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۲۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۳۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۴۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۵۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۶۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۴۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۵۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۶۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۷۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۸۰۰ سـ چـ بـ ۳۷۹۰۰ سـ چـ بـ ۳۸۰۰۰ سـ چـ بـ ۳۸۱۰۰ سـ چـ بـ ۳۸۲۰۰ سـ چـ بـ ۳۸۳۰۰ سـ چـ بـ ۳۸۴۰

از نقد رواه الطبراني عن ابن مسعود و لحد لوسفندان بوجذب را بعید دارد سه سو حرب رسید
گردد و بهار رواه الطبراني عنده و آنرا بجمله است که اکتفا کنند مردان بمردان وزنان بزنان رواه الطبراني عنده وابن
الکنایت است از کثرت نوادرات در رجای و کثیر بحق در زمان میان فی الحال و وجه کمال موجود است و آنرا بجمله است
اکتفا رساجد و تعلیق ستابری مسنا ره رواه الطبراني و آنرا بجمله است که آباد شود و پیرانهای دنیا و پیران گردد
آباد پیرانهای دنیا رواه الطبراني عنده وابن عساکر عن محمد و عطیتیه السعدی یعنی شهر آبادان خراب گرد و بجا می دیگر
آبادان شود چنانکه نقل کرده شد مصطفی بوئی قاهره و کوفه بسوئی نجف و آنرا بجمله است که ظاهر شود سازمان نو شید
شود پاره رواه الطبراني عنده و آنرا بجمله است کثرت شرط و همایزان و غمازان لازان و کثرت اولاد زمان رواه الطبراني
عن ابن مسعود و شرط بعض مجسم و شیخ چهل سنه اعوان سلطان است سخاوهی گفتہ حال شرط اعوان طلبم اند و اطلش
غالبا بر این شیخ جماعت والی و سخاوهی آید و گاهی وسعت و پنهان و بسط امام حکام اطلاق گفته و تجزیه یعنی غایبت است
واقفاون مردمان و ذکر نمودن عیوب پیشان و نزد مراد ف اوت و گفتہ اندلز عیوب دن است در روی و پنهان در پر
و آنرا بجمله است تسليم خاصه و فشو تجارت تا انگه برگمار وزن شوهر خود ره بر تجارت و قطعه ارجام و فشو قلم و طهو شده است
زو و کمان شهادت حق رواه الحمد والبحاری و احکام و صحیح عن ابن مسعود و فشو قلم کنایه از کثرت کتبه و قلم تعبیر است
یعنی اکتفا کنند یا مخفی ختن خط یا پیغام برگام کنند این الاشاعه و آنرا بجمله آنست که حلال گرداند این باست شراب را به
یعنی باوه نوشند و نهیز نامند و نهیز در معنی چنان خبرت زیرا که هر سکرمانع است و حلال گردانند برای بیرون یعنی
تحمیل گفته در باره رضوت پیغ طاهر نهایند و سخت را بهدی یعنی رشوت خورند و حرام صرف بگیرند و آنرا چهیه نامند و
تجارت گفته برگویه یعنی مال بزر و دران خود در مردم بدهند و آنرا در رکوة جواگیرند یا بالعکس ف آنرا بجمله است که چون بنی
شوند زمان بزنان و مردان بمردان پس بشارت هایشان را بادی سرخ که پیرون آید از طرف مشرق و سیخ شوند
بعض و حصن شوند بعض ذلک بداعصوا و کانوا بجتوان و راه الدبلیع عن امش ف آنرا بجمله است که گرفته شوند مال غنیمت را دو
رو و اسراری عن ای مربر قیمعه توگران و صاحبان مناصب مخصوص پاموال فی شوند و کسانیکه مستحق دی اند ممنوع با
درینه اگهند الدهله باضم عیمه مایتد اول هنالک فیکون لقوم دون قوم و قال فی الفائق الدهله باضم الدال و فتحه ماید
الاسس ای بدوان هر یار کن و آنرا بجمله است که گرفته شوند اما ثراغنیت در کوتاه تاوان حمل آموخته شود برای غیر دین
و راه ایهندی عذر لجه موتمن مانات دو دالع مردم را باضم کنند و آنرا صنعتنم بکار دو یا مال فینیت است که در دست
هند و مردم در رکوة زمان شهارند یعنی بر ایشان شاق گرداده اند و می چنانکه تاوان گران بیشود و علم را
بر دسته داشته و نه وید و معمول برطانت هی سوزند براحتی وس خدا و در پافت احکام و قصد محمل بران

از آنچه است که اطاعت کند مرد زان خود را دنایران کند مادر خود را ورزدیک سان دپلار خود را و دورا گفته پر خود را و پلید
شود آواز ناد رسیده بارواه الترمذی عینی یاران خود را اکرام کند و مادر پدر را ایثار ساند و در صوره گفتگو یعنی دینی گفت
گویا سجد نیت خانه و آنجمل ایشان است که در ان اذهروا دی سخن میرسد و آنچه است که عمر دار شو و قصیله عنا فاسق داشد
ز عیم خوم از قل شان بگرام کرد و شود مرد سخوف شروعی مرداه الترمذی عند خد عیم کسی را گویند که مشکل کار و بار قوم پاشد
و بعدان قیام کند و رغول یعنی ردی است مدعا این فاسق قوم بکیر و سردار ایشان باشد و آنچه است که ظاهر شوند زمانی شنید
و سازنها و نوشیده شود خمر و لعنت کند آخرین است اول است را اخراج به الترمذی عنده در اشاعه گفته ظاهر شد لحن کردان خ
این است اول است اور راغضه بحیره اش تعالی هیچ گوییم و ظاهر شداین بلیه در بعض فرق هست نیز مثل اهل تعلیم و اهل
اجماع که بدیگویی فریبیق فریبیق و گیر را و اکابر و سلف اور اکه تعلیم و اتباع دی میگفند و نیست این اهل بگیمه
که شکست در اسلام حفظنا اللہ سیحانه و تعالی عن جو القول و اعمل آنچه آنچه است که چون خود یکی شد زمان بسیار شو
پوشیدن طیسان و بسیار شود تجارت و بسیار شود مال و تعظیم کرد و شو و صاحب ایل سبیل جنود و بسیار شوند ادو
سلطان یعنی شرط و باشد امارت کو دگان و کثرت زنان و جبر پادشاه و کمی مکیان و میزان رواه الطبران و احکام عن این
در اشاعه گفته کمی کردان در کلیه وزنان و ذرایع از کیا است قال تعالی ويل للطفقين العذرين ذرا اكتا لوا علی انس اللہ یعنی در خبر
زیاده است اند و در فروختن کم دهنده آنچه است که متشل بشود شیطان بجهوت مرد و بسیار نزد قوم و بگویند بایشان سخن
در نوع پسر متفرق شود قوم و مردی گوییستیدم مرد بر اکه میشناستم و می او و نیز انم نام او که چنین میگفت رواه مسلم فی
مقدمة صحیح عین ابن سعید و آنچه است که در ریاضیا طیین اند در زمان کرد و شد است در این سلیمان علیه السلام
نزدیک است که بسیار آیند و بخوانند بر مردم قرار را رواه سرور ابن شه و آنچه است که چون نزدیک شود زمان و بسیار
مرد سچه سک را هترانند او را از نیکه بپرورد پرس خود را و تو قیر کرده نشو و بسیاری ایشان و رحم مرد دشود صغیر ایشان و
بسیار شود اولاد زنان اگر زن اگر مرو بازن بر شاهراه بپوشند چشم گوییسته بر دلها می گرگان افضل ایشان در ان زمان
در این باشد اخراج الطبران و احکام عن ای ذر و اشاعه گفته مرد بپشتیدن پوست کو سفندان اخراج است که نرم کند
گفتگو و خوب نمایند کار ای طور بیار و بدلیش و دلها می ایشان مانند گرگان باشد در درندگی سه در برابر چو گویی
در فقا بچو گرگ مردم در راه و آنچه است که باشد فاحشه و رکبار شما و نکت صغار شما و علم در زال شما و مد اهانت در خیا
شمار رواه احمد و ابن ماجة عن رینس و آنچه است که چون متقارب شود زمان تدقیقه کند موت خیار است مراد چنانکه چینید
یکی از شاپس از طبقه بچهان موت نیکا زرا از عالم ببرد اخوجه الرامه هر زی عن ای ببرید و آنچه است که تداول کند
مردم در بینیان و در رو بیچ چون هر یعنی پیاده پایان بین بگان چرا اند گان گوییسته ایشان را که در از می میگفند در بینیان و پر
نگران بگشید ساعت را روهه المیانیان عین عمر در اشاعه گفته و این وقت شود که بسیار گردد ما دلها می ایشان و محتمله
گردد و جانست ایشان و نهانند بشارا و ای دست جز بنازیر که در اوقت مشتعل نهایشند بسیار است و نه بعلم و نه
بجهاد نهی گوییم نیست آنوقت که نهایت عالم مشتعل از در بینیان و طلبجه و مال و محروم اند از علوم و عبارات

را اندر پهلو خواهد شد و آنچه آشناست که چون سپرده شود کار بینا اهل پیغمبر است نظر باشد مساعده
 یة رضی اللہ عنہ وللہ در القائل سے ایا وہ عملت فینما ذکار کا ہے و ولیت نا بعد وجہ تفاصیل کا
 جبکہ استخارہ عینہ روسا ہے و اجلست سفلتہ استوکا ہے فیا وہ ران کہنت عادیت کا ہے فہاقد حسنعت بناما کفانا ہے و اذانچہ
 مذکور اہل مساجد کہ نیابند امام را کہ نماز بگزارو باہیشان رواہ احمد و ابو دعیں سلامتہ بنت احرار و اذانچہ
 اینکے نزد و دنیا تا انکہ بگذر د مرد بر قبر و نجل طرد بران و بگوید کاشش ہے بودم بجاہی صاحبین قبر و نیت بوسی دین
 مگر بلار وہ مسلم و ابن ماجہہ عن ابی هریرۃ سے الاموت بیاع فاشتریہ و فہذا العیش بالآخر فیہ و اذانچہ انکہ برپائشو
 قیامت تا انکہ قتال کنیہ شما امام خود را و مجادہ کہت بید باسیات خود و وارث شوند دنیا رشمہارا بدان شما در آشنا ہے
 لفتہ بسیار واقع شد این و واقع شود لایاں از طرف ملوک و ارشان اگرچہ امام غیتند لکین نایاب نداز طرف شان پر
 کشتی آپنا بمنزلہ ائمہ است اتھی و آذانچہ است کہ جبکہ شو د علم تزوییک صاغر و اہ الطبرانی عن ابی امیتہ الجھی در اشاعہ لفظ
 سخن دی ایت کہ اکابر ازاد و مهاجرین و انصار بلکہ از قریش مشتعل شوند بطلبی نیا وجاہ و باقی ماشنا صاغرا زمزہ
 و اخلاط مردم و بیاموز ندیمہ علم پس بجوبیند از ایشان قتاوی و در واقعات اتھی گویم و مشاهدہ ہیشود این معنی در مرد
 اخبار و آثار کتب حدیث بر جھی کہ پچھ شک و شبہ باقی نہیاند و ذکر فضل شدیویہ من ایشان و ان اکریکم عن اللہ تعالیٰ کم
 بزرگ راستنیدم میگفت کیرن موت الکبر ایعنی بزرگ گردانید مردان بزرگان که چون آپنا نامند مردم را کہ ہیچ نہ
 بزرگ گرفتند مجلس چوپرستکت تماشا بمار سید و در بزم چون نماند کسے جا بمار سید و آذانچہ آشناست کہ برپائشو
 قیامت تا انکہ بکشید مرد برادر خود را اخر جہہ احکام فی تاریخہ عن ابی سوسی و اذانچہ آشناست کہ مالک شود کسی کہ غیبت لائق نہ
 شدن و بلند شو و پست گردید بلند روادہ لعیم بن حادی عن کثیرین مرد علما و آذانچہ است انکہ بسیار شوند خطیبان بمنزلہ شما
 و مامل شوند علما و شما بسوئی والیان شما و حلال کہنند برائی شان حرام را و حرام کنند حلال را و فتوی دہند او شان را سوت
 خواہش شان و اہ الدلکی عن علی کرم اللہ وجہہ و آذانچہ است اینکہ علم امنو نہ علما شما تا جلد کنند بدیں دہی و در سہی
 و بگیرند قرآن را تجارت روادہ الدلکی عن علی کرم اللہ وجہہ در اشاعہ لفظہ یعنی بخوانند قرآن با حرث و سخونند برائی خدا
 گریم خفاظت رمضان کو قرآن در تراویح با جرت سینخوند مصدق اقیانی خبراند و آذانچہ انکہ بهیثہ باشد امت بر شریعت نیک
 ماد ایکنیک طاہہ نشود در ایشان سرخ خصدت یکی انکہ قبیل کرد و نشو و از ایشان علم و گیرانکہ بسیار نشود در ایشان ولذت
 سوم انکنک طاہہ نشود در ایشان سقارون گفتند کدام اند سقارون فرسود نشو و نمایی است کہ باشد در آخر زمان باشد
 تجیت ایشان سیان خود ناد فقیہہ مدقی شوند یا کید بگزیلا عن اخر جہہ احمد و الطبرانی و ایکم عن معاذ بن اسر در اشاعہ
 الحسن و این بسیارست و فصلین و بقالین و سفره کہ ابتد ایکنید بیکے بستم صاحب خود تزوییک تلاقی قبل سلام بلکہ میکا
 سمجھے و بن رد و دخی تسد سید را فاتحہ و نایسہ حسون اتھی گویم این در وقت صاحب شاعہ بود و درین
 من مدد میکنند جس بیدار و دو دشنی از تو فسی ملادن کار کمہ بہشنا سند سلام را یسم سفلہ و خار میکنند ایشان
 و ایجاد کرده اند بیکی آن لطف نور سے ای پتے تجویز و رت نہ رن و سر خشم کرنے گردن باہشت و جران کہ در